

شمع افروخته

دکتر غلامرضا ستوده*

چکیده مقاله

دهخدا یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌ها در تاریخ ادبیات این سرزمین است. این مقاله ضمن معرفی ویژگی‌های «لغت‌نامه» برخی از یادداشت‌های مرحوم دهخدا را درباره برخی از کلمه‌ها و ترکیب‌ها که در متن چاپی لغت‌نامه ذکر نشده است - بیان کرده، آن‌ها را برحسب محتوا طبقه‌بندی می‌نماید. توجه به این یادداشت‌های شخصی، دقت نظر و احاطه دهخدا را - که نویسنده از او به صفت شمع افروخته یاد می‌کند - بر فرهنگ و زبان فارسی نشان می‌دهد.

کلید واژه

لغت‌نامه، دهخدا، امثال و حکم.

* استاد و عضو هیأت علمی دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

شمع افروخته

کسانی که در ادبیات معاصر ایران با نظر تحقیق می‌نگرند، شعری از دهخدا را که در رثای میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل سروده شده، یکی از سرپل‌های تحول شعر فارسی قلمداد می‌کنند - همان شعر معروفی که دهخدا پس از مرگ تأسف‌انگیز دوست و هم‌رزم دیرینش، جهانگیر در عالم واقعه در قالبی تازه سرود، با ترجیع این مصرع:

«یاد آر ز شمع مرده یاد آر»

میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل با این شعر شهرت جاوید یافت و مزد مجاهدت‌های خود را در راه برقراری عدالت در جامعه ستم دیده ایران گرفت و ثواب شهادت یافت.

دهخدا که نام میرزا جهانگیرخان را در شعر فارسی پایدار ساخت خود چنان نام و آوازه‌ای در جهان یافت که شهره آفاق شد و همچنین او با تألیف و تدوین کتاب عظیم *لغت‌نامه* اثری از خود بر جای نهاد که همچون چراغی پرفروغ فرا راه پویندگان پهنه زبان و ادب فارسی و علاقه‌مند به فرهنگ ایران اسلامی پرتو افشانی می‌کند. بنابراین چنان چه کسی بخواهد نسبت به حق دهخدا در تحول زبان و ادب فارسی و تقویت و توسعه فرهنگ ایران اسلامی ادای وظیفه بکند رواست که به جای شمع مرده، «شمع افروخته» را سرلوحه کار خود عنوان نماید.

می‌دانیم که دهخدا چندین کتاب معتبر نظم و نثر فارسی را با دقت نظر خاص تصحیح کرده، به نحوی که تصحیحات ابتکاری وی مورد تأیید و تحسین محققان ادب فارسی قرار گرفته است. ولی به قول شادروان دکتر محمد معین، دهخدا در *لغت‌نامه*،



آنجا که عبارت مشور یا اشعاری را به عنوان استشهاد لغات آورده‌اند، از فرط امانت، مصححات خود را مورد شاهد قرار نداده‌اند.^۱ معهذا اگر کسی با حوصله و با داشتن مختصر اطلاع و درک ادبی همین کتاب *لغت‌نامه* دهخدا را به دقت مطالعه کند، درخواهد یافت که دهخدا بسیاری از نکته‌های ناشناخته و مجهول زبان و ادبیات فارسی را روشن ساخته و حل کرده و عظمت و شوکت معارف ایران اسلامی را همواره مورد توجه قرار داده است.

نگارنده که به مناسبت مسئولیتی که در ویراستاری *لغت‌نامه* دهخدا زیر نظر مستقیم استاد دکتر سید جعفر شهیدی، برای تجدید چاپ کامپیوتری و نیز آماده ساختن متن آن برای انتقال به بسته نرم‌افزاری (CD) به عهده داشت، در ضمن انجام این وظیفه به نکاتی در *لغت‌نامه* دهخدا برخورد که ثبت و ضبط ذکر آنها را برای روشن‌تر شدن سهم و حق دهخدا در کشف نکات مجهول و رفع ابهام و به دست آوردن آگاهی‌های بیشتر از زبان و ادب فارسی لازم می‌داند.

برای پرهیز از اطاله کلام، به چند مورد قابل توجه، به اختصار اشاره می‌شود. با این توضیح که در ذکر این موارد ترتیب خاصی مراعات نشده و در هر مطلب فقط به مدخلی اشاره شده که موضوع ذیل آن مدخل در *لغت‌نامه* دهخدا مندرج است.

این یادداشت‌ها را به چند دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد:

الف - مواردی که کلمه یا عبارتی نامعلوم مانده و دهخدا تحقیق بیشتری لازم دیده و به همکاران و یاران خود و حتی به آیندگان توصیه کرده است با تتبع بیشتر و به دست آوردن شاهد‌های متعدد، مطلب را کامل کنند.

ب - مواردی که به نارسائی یا سست و غلط بودن نکته یا نکاتی صریحاً اشاره کرده و گاه صحیح آن را ارائه داده‌اند.

ج - مواردی که سندها و شاهد‌های موجود را کافی ندانسته و گاه خود به حدس و گمان صائب متذکر معنائی شده و یا به شکل‌های احتمالی دیگر کلمه، اشاره کرده و گاه ضمن نقل معنائی از جایی گفته‌اند شاهد برای آن نیافته‌اند.

اینک با ارائه نمونه‌هایی از هر مورد به شرح موارد سه‌گانه می‌پردازیم:

الف - در برخی موارد که دهخدا تحقیق بیشتر را لازم دیده و شاید خود فرصت مراجعه به منابع بیشتر را نداشته، به همکاران و یاران خود توصیه کرده به دنبال منابع بیشتر بگردند و معنی را با آوردن شواهد بیشتر کامل کنند. مثلاً در ذیل «نان» مثل «نان در تنور بستن» را آورده و نوشته «مثل یا کنایه است. امثال و حکم را ببینید و در یکی از جاهای مربوط به این مثل یا کنایه معنی مثلی یا کنایه‌ای آن را بیاورید.» همچنین در بعضی جاها در برابر برخی کلمه‌ها در لغت‌نامه دهخدا مخصوصاً در معنی و توضیح واژه، علامت سؤال دیده می‌شود. این علامت گاهی نشانه این است که مأخذ آن معنی شناخته نیست و گاهی نشان‌دهنده غرابت معنی است. و گاهی به این معنی است که مؤلف را نمی‌شناسند و فقط به ضرورت حفظ امانت آن را نقل می‌کنند. مانند آنچه ذیل مدخل «آکنده» مندرج است. و یا توضیحی که زیر «آمیز» داده و نوشته‌اند: «معنی آن معلوم نشد». نیز در ذیل «آورد» در بیت:

بدان نامورتر جهان شایده گفت که آورد مردان نشاید نهفت

نوشته‌اند: «معنی آورد روشن نیست».

نیز در ذیل «آوند» به معنی دارا، صاحب و مالک توضیح داده‌اند شاید «وند» در «زین آوند» و «ستاوند» از این قبیل باشد و در کلمات «خداوند» و «پساوند» و «پژاوند» و «زر آوند» و نیز بعضی اسماء امکنه مثل «نھاوند و فراوند و الوند» معنی آن بر نگارنده مجهول است.

در مدخل آوند به معنی دلیل و بیّنه نوشته‌اند: عبدالقادر بغدادی در لغات شاهنامه

این بیت:

«چنین گفت با پهلوان زال زر گر آوند خواهی به تیغم نگر؟»

فردوسی را آورده و «آوند» را به معنی «بیّنه» و مرادف‌های آن گرفته است. بیت در شاهنامه‌های چاپی و خطی متداول نیست و نیز کلمه آوند و به این معنی در جایی دیده نشد و ریشه‌شناسان نیز اصلی برای آن نیافته‌اند. و اینک چند مدخل دیگر در همین زمینه:

آهنگ، در این بیت فردوسی معنی آهنگ معلوم نیست:



درم نام را بایسد و ننگ را دگر بخشش و بزم و آهنگ را

و در بیت زیر مقصود از شباهنگ معلوم نشد؛

چو خورشید گردنده بی‌رنگ شد ستاره به برج شباهنگ شد

آینه، یعنی مرآت، بعید نیست اصلش آئینه بوده است. چه آینه را در قدیم از آهن زدوده و مصقول می‌کرده‌اند. و البته این حدسی بیش نیست و تنها برای متوجه ساختن متتبعین آینده می‌باشد.

ابراکایا، به معنی تنیدهٔ عنكبوت، کار تنک، آن را ابر کاکایاب و ابرکاکیان و ابرکاکیا نیز گفته‌اند:

دلیل تو ابری است پوشای حق به سستی است همچون ابرکاکیا

لطفی (از فرهنگ شعوری)

و محتاج تأیید شواهد است.

ب - بیشتر یادداشت‌ها مربوط به مواردی است که دهخدا به غلط بودن یا نارسایی نقل برخی فرهنگ‌ها صریحاً اشاره کرده است. چنان که ذیل «آوشن» آورده‌اند «اینکه بعضی فرهنگ‌نویسان کاکوتی را مرادف دیگر این کلمه آورده‌اند غلط است چه کاکوتی گیاه دیگری است».

در ذیل آهار آورده‌اند:

نهاد از کمین هر که سالار بود عمودش ز پولاد آهار بود

و این مثال برای دعوی رسا نیست. و اینک چند مورد دیگر از این نوع:

آهو، به معنی بیماری و مرض آید و در فرهنگ‌ها معنی بلا نیز بدان داده‌اند. و در بعضی دیگر به آهو معنی ضیق‌النفس می‌دهند و بیت ذیل نظامی را شاهد می‌آورند:

سگ تازی که آهوگیر گردد بگیرد آهوش چون پیر گردد

و این ادعا با استناد به این بیت غلط و دلیل اختلال ذوف مدعی است. و نیز به این کلمه معنای فریاد داده‌اند بیت ذیل را به انتساب آن به فردوسی مثال گذرانیده‌اند:

به آهو زبانه فتاد و بمرد بدید از کیان زاده آن دستبرد

بیت از دقیقی است و در همهٔ نسخ چاپی و یک نسخه خطی کهن که در دسترس نگارنده است صورت شعر این است:

زبانه نگون اندر افتاد و مرد بدید آن کیازادگی دستبرد
 ابیات پیش و پس این بیت نیز تأیید می‌کند که کلمه آهو خاصه به معنی فریاد
 این جا بی مورد است.

ابریشم، و نیز گفته‌اند ابریشم نوعی از سازهای نواختنی است و بدین شعر تمثیل
 کرده‌اند:

بابریشم و عود و چنگ و طنبور در بزم تو باد زهره مزدور
 و ظاهراً براساسی نیست.

بزار، اینکه لغوین عرب این کلمه را جمع «بزر» گویند غلط است. چه این کلمه
 فارسی است و اسم جنس است نه جمع، چنان که افزار و اوزار صورت دیگر آن است،
 جمع عربی آن «ابازیر» است.

آبسته، در برهان و بعضی فرهنگ‌های دیگر هر جا کلمه جاسوس می‌آید
 چاپلوس را نیز چون عطف بیان و تفسیری در دنبال آن می‌آورند؛ از جمله در معنی
 کلمه آبسته. لکن جاسوس مرادف چاپلوس نیست و هر یک را معنی دیگر است. ظاهراً
 اصل آبسته بوده است. کلمه مرکب از (آ) علامت سلب و نفی و پیشه به معنی حرفت و
 شغل و مجموع مرکب به معنی عاطل و بیکار.

جَزَلَه، مؤنث جَزَل، یعنی جوانمرد بسیار دهش و خردمند محکم رای (منتهی
 الارب) (از متن اللغه) - در پاورقی چنین آورده‌اند: «در ناظم الاطباء چنین آمده: جزله
 مؤنث جزل یعنی جوان زن بسیار دهش. وی معنی ترکیبی جوان مرد را متوجه شده
 است که این ترکیب به معنی فتوت است و معنی جوان و مرد از میان رفته است»
 چارطاق افکن، کنایه از فراش باشد:

فلک بر زمین چارطاق افکنش زمین بر فلک چار نوبت زنش

ناظم الاطباء معنی دیگر آن را فراش و بستر آورده. دهخدا در مورد این معنی از ناظم
 الاطباء این توضیح را در پاورقی آورده‌اند: «واضح است که مؤلف آندراج «چارطاق افکن»
 را کنایه از فراش که گستراننده فرش و افکننده چارطاق باشد دانسته، شعر نظامی را هم به
 همان معنی شاهد آورده. ولی مرحوم ناظم الاطباء کلمه فراش را اشتبهاً فراش خوانده و بستر
 را هم بدین مناسبت پس از فراش آورده است و این صحیح نیست.



چاویدن، ناظم الاطباء، کلمه چاوید را که فعل ماضی از چاویدن است جداگانه ضبط کرده و آن را اسم صورت و مرادف چاوچاو دانسته، غوغا و بانگ گنجشک معنی کرده است و این معنی خطاست.

عیال، صاحب آندراج گوید عیال به معنی محتاج نیز مستعمل است و شعر ذیل را از خاقانی شاهد آورده است:

ایا شهی که زمانه عیال شفقت توست به حال من نظری کن ز دیده اشفاق

و ظاهراً معنی تحت تکفل و سربار و نانخور و جیره‌خوار و غیره می‌دهد نه مطلق محتاج.

غُرْفَنج، مردمی را گویند که خصیۀ ایشان بزرگ و پرباد باشد و به عربی مفتوق خوانند (برهان قاطع). قول صاحب برهان غلط است. زیرا در جائی کلمه غر را به معنی فنج ترجمه کرده، مفتوق را هم مترادف فنج آورده و گمان برده است که غرفنج یک کلمه به معنی مفتوق است.

کُرَنج‌خانه، بازخانه و جائی که در آن مرغان شکاری را نگاه می‌دارند. (ناظم الاطباء) اما صحیح کریج خانه است.

مَنْطَرَس، در پاورقی آمده در آندراج این معنی به دنبال «متطرز» آمده و پیداست که کاتب لغت را ننوشته و معنی را به دنبال لغت پیشین آورده است. مُسْتَهَيَّة، شتر ماده‌ای که پالیز (کذا) نخست آستن گردد.

ورسیج، سقف خانه که آن را آسمانه نیز گویند. (ناظم الاطباء) (برهان)

اینجا دهخدا توضیح داده‌اند که این کلمه مصنوع است و از تصحیف خوانی ایجاد شده. ورسیج نیست و ورتیج است. و آسمانه به معنی سقف نیست بلکه سمانی است و معنی پودنه و بلدرچین و جای بسی شگفت است از تسامح لغویین پیشین.

ناموس اکبر، [س ا ب] (اخ) جبرئیل، (اقرب الموارد). از (ناظم الاطباء). (السامی). کنایه از جبرئیل است. (برهان قاطع). لقب جبرئیل علیه السلام. (آندراج). از (مهذب الاسماء). (غیاث اللغات).

مرحوم دهخدا چنین یادداشت کرده است:

کلمه یونانی است و به معنی جبرئیل است. و این معنی جبرئیل را به غلط از این حدیث فهم کرده‌اند: حدیثی احمد بن عثمان المعروف به ابی الجوزاء... قال رسول الله... ثم قال، اقراء... قلت: ما أقرأ؟... قال: اقرء باسم ربك الذي خلق. فقرأت، فأتيت خديجة فقلت لقد اشفقت على نفسي... ثم انطلقت بي الى ورقة بن نوفل بن اسد. قالت اسمع من ابن اخيك. فألني فاخبرته خبري فقال هذا الناموس الذي انزل على موسى ابن عمران. [تاریخ محمد بن جریر طبری] ورقة بن نوفل مرادش همان قانون خدای یگانه پرستی بود و «هذا» به «خبر» راجع است نه «جبرئیل». ولی چون تصور رفته است که مرجع ضمیر جبرئیل است ناموس و سپس ناموس اکبر را لقب جبرئیل یا نام او گفته‌اند (یادداشت مؤلف).

ج - دهخدا گاهی به حدس و گمان متذکر معانی جدید می‌شود. مانند «وش» به معنی پنبه پاک نکرده گوید که وش - بش - یش فش. به گمان من به معنی تار و لیف است اعم از تار موی یا پنبه یا لیف گیاه یا جز آن در ذیل همین «وش» در معنی گونه گون گوید گمان می‌کنم استعمال آن در مبصرات است نه در مدرکات. چنان که در بیت حافظ:

آن تلخ‌وش که صوفی ام الخبائثش خواند اشتهی لنا و احلی من قبلة العذارا

و از این نوع یادداشت‌هاست یادداشت ذیل «کاکوتی» که گویند:

به گمان من کاکوتی همان ژاژ است و در ذیل «کالوس» آورده‌اند:

گمان من این است که کالوس در بیت ابوالمؤید مرادف ملول و بی‌نشاط و خوار کار باشد. و در ذیل «فلاسنگ» سؤالی آورده‌اند که آیا فلاسنگ مصحف قلماسنگ نیست؟ و اینک چند نمونه دیگر از این نوع:

مجیز، در تداول عامه به معنی تملق و چاپلوسی و چرب زبانی است. در پاورقی آمده ممال از مجاز عربی. مرحوم دهخدا در یادداشتی آرند گمان می‌کنم اصل آن مزاج باشد که با قلب و اماله مجیز شده است.

/بو/یوب، شتر نر یا مطلق شتر. صاحب مؤید/فضلا دو معنی دیگر بدین کلمه داده است یکی سبزه و دیگری تری باران که در شب بارد. لیکن این دو معنی را در جای دیگر نیافتیم.



آهار، و نیز معنی طعام به آن داده‌اند و شاهدی برای آن یافته نشده است و گمان می‌برم کلمه خورش که یکی از مترادفات شوی و پت آهار است منشأ این التباس شده است. و الله اعلم.

آهازیدن، شرحی که درباره آن آورده‌اند چنین است: «در فرهنگ‌ها این کلمه را به معنی آختن و آهیختن و آهنجیدن آورده‌اند». صاحب برهان قاطع گوید: «آهازیده به معنی کشیده باشد خواه قد کشیده باشد و خواه شمشیر کشیده و خواه تنگ اسب و امثال آن و عمارت‌های طولانی را نیز گویند. انتهی، لیکن من شاهد برای این مصدر و نیز مشتقی از آن نیافتم و عدم الوجدان لایدل علی...»

کلچیدن، خفته شدن شیر. دفزک شدن شیر. دهخدا در یادداشتی آورده‌اند که این کلمه را در قریه هوشگان چهارمحال اصفهان شنیدم.

کولا، (۱) زبان کردان بود بارانی گوید... (نعت فرس اسدی، مصحح اقبال، ص ۱۶). حاشیه فرهنگ اسدی نخجوانی، یادداشت به خط مرحوم دهخدا). گمان می‌کنم به کاف تازی مفتوح [ک] باشد و با اینکه در نسخه فرهنگ اسدی نخجوانی یکی دوبار دیگر به بارانی تصادف می‌شود معه‌ذا شاید عبارت اصل کتاب این بوده: «به زبان کردان بارانی بود» و پس از آن محتمل است نام شاعر آمده و سپس لفظ «گوید» و محتمل است نام شاعر نیز بارانی بوده و کاتب از تکرار بارانی جمله را غلط گمان برده و تصرف عادی کتاب را مرتکب شده است. کولا به گمان من لهجه و لحنی از «شولا» باشد و تبدیل شین به کاف و خاء در بان پارسی سایر است و شولا را چنان که خود برتن مردی «در گزینی» (در گزین همدان) دیدم، جامه فراخی است - فراخ‌تر از عبای زمستانی - که بر روی جامه‌های دیگر پوشند رویه و زیره آن جامه پشمین تنگ است و میان آن انباشته به پشم است و با موی آدمی و اسب، آن پشم برابر، و آستر استوار کرده‌اند (یادداشت بخط مرحوم دهخدا).

در خاتمه عباراتی از اظهار نظر مؤلفی از مؤلفان همکار دهخدا درباره نظرهای ادبی دهخدا و شمه‌ای از چگونگی توجه او به معارف ایران اسلامی را می‌آوریم:
ذیل حرف «ی» آورده‌اند این «یاء» را (ی) پسوند که در قدیم به آخر فعل ملحق می‌گردید) متقدمان در نقل و شرح رؤیا نیز به آخر افعال ملحق می‌کردند. نخستین بار

مؤلف این *لغت‌نامه* (مرحوم دهخدا) بدین نکته توجه کرد و آن را «یاء نقل رؤیا» نامید. این یاء به معنی کان است که عرب در گاه نقل خوابی آورد. حافظ راست:
دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی کز عکس روی او شب هجران سرآمدی
از ابوشکور است:

به بوشاسب دیدم شبی سه چهار چنانک آیدی نزد من روزگار

درباره لاوازیه و یکی از نظریه‌های علمی او می‌گوید:

یکی از مخترعان شیمی جدید و شناسنده ترکیب از اکسیژن و ازت است و هم گویند بار اول او گفت که هیچ چیز معدوم نشود و هیچ چیز از عدم بوجود نیاید. بلکه تغییر شکل دهند چنان که ورق کاغذی که بسوزد معدوم نگردد آنگاه به خاکستر و کربن تغییر شکل دهد. لکن سال‌ها پیش از لاوازیه شیخ محمود شبستری لطیف‌تر از او در جواب این سؤال:

عدم و محدث از هم چون جدا شد؟ که این عالم شد آن دیگر خدا شد؟
موجود گردد این محالست وجود از روی هستی لایزالست
نه آن این گردد و نه این شود آن همه اشکال گردد بر تو آسان

آنچه در این مقاله آمد مشتق از خروار و یک از هزار قطره‌ای از دریاست. و همین اندازه کافی است که روح نقاد و قریحه کنجکاو و استعداد خارق‌العاده دهخدا را در تتبع و تحقیق و تصحیح متون نشان دهد و سندی محکم باشد بر اثبات خدمتی گران‌بها که از این طریق به فرهنگ ملی ایران اسلامی انجام داده است.

پی‌نوشت

۱- دکتر محمد معین، *لغت‌نامه*، مقدمه *لغت‌نامه* دهخدا.

منبع و مأخذ

منبع اصلی این مقاله کتاب عظیم *«لغت‌نامه دهخدا»* است.